

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترمینولوژی آیین دادرسی کیفری

مؤلفان:

علیرضا شکرینی

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران (خوارزمی)

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

یحیی پیری

نشانه‌های اختصاری

ا.م.ج.	اصول محاکمات جزایی
ق.ا.	قانون اساسی
ق.ا.ح.	قانون امور حسبی
ق.آ.د.ک.	قانون آیین دادرسی کیفری
ق.آ.د.م.	قانون آیین دادرسی مدنی
ق.ک.د.ا.	قانون کیفری دادرسی ارتش
ق.ت.	قانون تجارت
ق.ث.ا.	قانون ثبت اسناد
ق.ح.خ.	قانون حمایت از خانواده
ق.م.	قانون مدنی
ق.م.ا.	قانون مجازات اسلامی
ق.م.ع.	قانون مجازات عمومی
ق.م.م.	قانون مسئولیت مدنی
ف.ح.	فرهنگ حقوقی
ر.ک.	رجوع کنید
ج.	جلد
س.	سطر
ش.	شماره
ص.	صفحه
ع.	علیه‌السلام
ل.	لغوی
ح.	حقوقی
م.	ماده
ت.	تبصره
د.	دانشنامه حقوق خصوصی / سیاسی

اخذ Obtaining

ل = گرفتن، ستدن، فرا گرفتن.

ح = گرفتن، ستدن. در اصطلاحات فقه: دستگیر کردن متهم است. در حالت ترکیبی، اصطلاحات حقوقی بسیار پدید می آورد؛ مانند اخذ و عطاء یعنی داد و ستد اخذ به شفعه، اخذ به سوم.

اخذ براءت: تحصیل سند عدم مسئولیت عمل که پزشک جراح از بیمار می کند، اشکال ندارد.

اخذ به خیار: یعنی دارنده ی حق خیار فسخ عقد، آن حق را به اجرا بگذارد و عقد را به هم بزند.

اخذ به عهد: (مدنی) یعنی التزام متعهد به ایفاء تعهدش به وسایل قانونی.

اخذ مال به عنف: جرمی است که دارای عناصر ذیل است:

اول ⇐ گرفتن امضاء از مجنی علیه با تهدید.

دوم ⇐ گرفتن نوشته ای که وسیله ی اثبات باشد برای وجود تعهدی یا سقوط تعهدی یا تفویض اختیار مالی. نوشته ای شامل سهام شرکت ها و اسکناس هم می باشد. این جرم از جرائم مالی است.

اخذ و عطاء: داد و ستد، گرفتن و دادن (مبادله) اخذ و عطاء صحیح نشانه‌ی رشد اطفال در زمان بلوغ است و در حدیث هم اشاره به آن شده است.

انفصال - Dismissal - Discharge

ل = منفصل شدن، جدا شدن، جدایی، گسستگی.
ح = قطع موقت یا دائمی رابطه‌ی استخدام مستخدم رسمی است. در ایام انفصال، وصف کارمندی از کارمندان دولت سلب می‌شود. مرجع صدور حکم انفصال ممکن است دادگاه اداری یا دادگاه عمومی باشد. اتصال دو قسم است:

۱. انفصال موقت؛

۲. انفصال ابد.

انفصال قوی: (= انفکاک قوی، تجزیه قوی) یعنی قدرت عمومی یا حاکمیت ملی را به سه امر قسمت کنند: قوه‌ی مقننه، قوه‌ی مجریه، قوه‌ی قضائیه؛ و این سه قوه هر یک در برابر دیگری مستقل باشد و قوه‌ی مجریه در کار آن دو قوه‌ی دیگر، مطلقاً دخالت نکند.

استعلام - Inquiry - Asking for Information

ل = آگاهی خواستن، پرسش کردن از چیزی، خبر گرفتن، خبر پرسیدن.
 ح = استعلام اجرائی: پرسش هایی است که دست می دهد اداره ی
 اجراء دادگاه ها را در زمینه ی اجراء احکام و قرارها. رئیس دادگاه ها
 تکلیف به دادن جواب آن پرسش را ندارد؛ جز در موارد سکوت،
 ابهام، تعارض قوانین و احکام که باید پاسخ اداره ی اجراء را بدهد.
 در این جوابها که می دهد لازم نیست که جلسه تعیین کند و اصحاب
 دعوا را فرا خواند.

استعلام بها: در ادارات کارپردازی که می خواهند کالاهایی را بخرند و
 اعمال مناقصه در آنها ضرورت ندارد، ورقه ای تهیه می کنند که نام
 کالاهای طرف نیاز آن نوشته شده است و آن گاه از جمعی از
 فروشندگان، جز معروف، استعلام بها می کنند. سپس اقدام به خریدن
 می نمایند.

استعلام ثبتی: استعلاماتی است که دفاتر اسناد رسمی برای ثبت سند
 معاملات غیر منقول می کنند در مورد املاک ثبت شده و ثبت نشده.

استثناء - Exception - Reservation - Exclusion

ل = بیرون کردن، خارج کردن، خارج کردن از حکم عمومی، بیرون کردن چیزی از حکم ما قبل با گفتن الا، سوا، جز، مگر.

ح = اخراج مطلبی از حکمی که عام است. اخراج وارد و یا در حکم وارد (وارد ادعائی).

استثناء از جنس: یعنی استثناء متصل که مستثنی از جنس مستثنی منه است.

استثناء از غیر جنس: یعنی استثناء منفصل از مستثنی از جنس مستثنی منه نیست.

استثناء از وقف: یعنی کسی مالی را وقف کند و مقداری از منافع موقوفه را به نفع خویش استثناء نماید.

استثناء صوری: به ظاهر عبارت استثناء است ولی در واقع استثناء نیست.

اقتضاء Exigency – Advisability - Requirement

ل = وام را باز خواستن، مطالبه کردن و گرفتن بدهی از کسی، درخور و مناسب بودن، خواهش درخواست.

ح = تقاضا کردن، خواستن، وام را از وام دار خواستن، طلب پرداخت دین.

اصطلاحاً در دو مورد ذیل به کار رفته است:

الف) تحویل گرفتن مورد معامله (= قبض، تسلّم) ضد قضاء، یعنی اقباض و تسلیم است.

ب) طلب فعل یا ترک از طرف شارع که شامل امر و نهی او است. در برابر اباحه و تخییر به کار رفته است.

اقتضاء دین: دریافت کردن طلب، استیفای دین، وصول طلب.

التزام – Guarantee – Obligation - Pledge

ل = ملازم شدن، ملزم شدن به امری، عهده دار شدن کاری و اصطلاحی است در علم بدیع.

ح = (= ملتزم شدن، تعهد، ملازم شدن، التزام دادن، تعهد کردن، عهده شدن، عهده دار شدن). یعنی فعل یا ترکی را به ذمه (به گردن) گرفتن.

التزام اصلی: شرطی در عقد می گنجانند. در این حال، تعهد ناشی از عقد را التزام و تعهد اصلی می نامند. در برابر تعهد ناشی از شرط که تعهد و التزام تبعی خوانده می شود.

التزام تبعی: تعهد ناشی از شرط ضمن العقد را گویند.
التزام عقدی: تعهد ناشی از عقود است؛ یعنی تعهدات اصلی حاصل از عقود.

التزام اصلی: شرطی در عقدی می گنجانند. در این حال، تعهد ناشی از عقد را التزام اصلی می نامند. در برابر تعهد ناشی از شرط که تعهد و التزام تبعی خوانده می شود.

التزام شرطی: تعهد ناشی از شرط فعل را که در ضمن عقد شده باشد التزام شرطی گویند. در برابر التزام عقدی به کار رفته است.
التزام معاملی: (فقه) تعهدات ناشی از عقود است و اعم است از تعهد اصلی و تبعی.

اعزام

ل= روانه کردن، گسیل داشتن، فرستادن کسی به جایی.

اظهارنامه – Official notification – Legal notice

ل= ورقه ای که از طرف کسی یا اداره ای رسماً برای کسی فرستاده شود و مطالبی را به او خاطر نشان کند. ورقه ای که کسی مطالب خود را در آن بنویسد و برای کسی دیگر یا برای اداره ای بفرستد.

ح= نوشته ای که مطابق با قانون تهیه شده است و وسیله ای است قانونی برای یادآوری کردن مطالبی به طرف معین. آن را اظهاریه هم گفته اند.

اعتراض - Challenge - Protest - Objection

ل= منع کردن، باز داشتن، پیش آمدن و رو به روی کسی ایستادن، عیب گرفتن، خرده گرفتن، ایراد گرفتن، نکته گیری، واخواهی، وخواست و در اصطلاح ادب عبارت است از آوردن جمله ی معترضه در بین کلام برای افاده ی معنی خاص و آن نوعی از اطناب است که کلام را دراز کند.

ح= عارض شدن، حاصل شدن، منع کردن، انکار قول و فعل کسی چنانچه محتسب می کرد. عرضه کردن کالا برای فروش، مطلق عرضه کردن، واخواهی؛ یعنی انکار قول یا فعل کسی.

اعتراض به اصل: در اصطلاحات ثبتي اعتراضی را گویند که معترض، مورد تقاضای ثبت دیگری را عیناً ملک خود می‌داند. بر فعل متقاضی ثبت آن انکار دارد. این واژه در برابر اعتراض به حدود به کار می‌رود. اعتراض اصلی: (آیین دادرسی مدنی) گونه‌ای از اعتراض ثالث است که معترض ارتجلاً اعتراض می‌کند؛ یعنی بین او و معترض علیه، قبلاً مطرح نشده باشد.

اعتراض به حکم غیابی: شکایت از حکم غیابی دادگاه را که غایب می‌کند، اعتراض به حکم غیابی نامند.

اعتراض به ثبت: اعتراضی است که در برابر تقاضای ثبت ملک می‌دهند؛ خواه اعتراض به اصل باشد، خواه اعتراض به حدود آن ملک و یا اعتراض به حقوق ارتفاقی که در رابطه با آن ملک باشد.

اعتراض به علامت: شامل سه قسم است:

الف) اعتراض به ثبت علامت؛

ب) اعتراض به ثبت انتقال و تغییر علامت؛

ج) تقاضای ابطال علامت ثبت شده.

اعتراض عدم تأدیه: اعتراضی است که به علت امتناع از دادن وجه در سر رسید برات یا سفته به عمل می‌آید.

اعتراض نکول: اعتراضی است که به علت نوشتن نکول از سوی پردازنده ی وجه برات یا سفته هنگام دیدار آنها به عمل آید.

ابقاء - Retain - Reinstatement

ل = باقی گذاشتن، بر جا گذاشتن چیزی، پایدار نگاهداشتن، زنده داشتن.

اتخاذ Invoke something as of evidence

ل = گرفتن، فرا گرفتن، بر گرفتن.

ح = اتخاذ سند کردن؛ یعنی درخواست ثبت عملی به منظور اینکه ثبت مذکور در آینده وسیله ای برای ثابت کردن آن عمل باشد و به ویژه در دادگاه ها که ضمن رسیدگی قضائی، یک طرف دعوی از دادرسی می خواهد که اقرار طرف یا مطلبی دیگر را که او گفته است در صورت جلسه بنویسند تا بعداً مورد استفاده ی او قرار گیرد.

اعاده Restoration - Return

ل= اعادت، بازگردانیدن، برگردانیدن، چیزی را به جای خود بازگردانیدن، از سر گرفتن، دوباره گفتن سخن.

ح= اعاده اعتبار؛ یعنی بازگرداندن اعتبار زائل شده ی تاجر ورشکسته به او که باید به موجب حکم دادگاه باشد تا حق فعالیت بازرگانی را داشته باشد. از نظام های جدید است و مأخوذ از فرهنگ غرب.

اعاده المجرمین: استرداد مجرمین که در حقوق ایران معمول است.

اعاده ی ترافع: اصطلاحی اسلامی است. معادل آن در حقوق ایران، اعاده ی دادرسی است.

اعاده ی دادرسی اصلی: مخصوص موردی است که درخواست کننده ی اعاده ی دادرسی، مستقلاً درخواست اعاده کند.

اعاده ی دادرسی طاری: مختص موردی است که در اثنای دادرسی، حکم به صورت دلیل ارائه شود و محکوم علیهی که به زیان او آن حکم ارائه شده است نسبت به آن حکم درخواست اعاده ی دادرسی کند.

اعاده ی معدوم: یعنی چیزی نبود گردد سپس با همان مختصات موجود گردد.